

**Comparative Studies  
in Jurisprudence,  
Law, and Politics**

# **Non-Conformity of Contracting Parties in the Performance Stage of Debt and Claim Transfer Contracts: A Comparative Study in the Legal Systems of France, Germany, and England**

1. Mahdiah Sadat Mamouri \*: PhD Student Department of Private Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Email: mahdiah.sadat1990@yahoo.com (Corresponding Author)

2. Mansour Amini: Associate Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

## **ABSTRACT**

In principle, the performance of contractual obligations is carried out by the obligor in favor of the obligee. However, sometimes what matters to the parties is the execution of the obligation itself, not the person performing or the one receiving the performance. In such contracts, the contracting party may change, through new agreements and within different legal frameworks, and a third party may be substituted as the new obligor or obligee. Debt and claim transfer contracts are recognized in various legal systems, including those of France, Germany, and England, as contracts for changing the contracting party. In France, following amendments to the Civil Code in 2016, these contracts have been formally acknowledged as mechanisms applicable to contractual obligations. In the German Civil Code, although not as extensively as in French law, these legal institutions have been precisely identified. However, in English law, the initial view was that contractual rights were not transferable. Gradually, however, the courts of equity, recognizing the importance of this issue, endeavored to alter this view. Nevertheless, in English law, the institution of debt transfer is often examined under the framework of obligation novation, based on a change of the obligor. Therefore, a comparative study of these institutions familiarizes the reader more thoroughly with these widely used international contracts. Additionally, careful consideration of the established regulations in these legal systems provides practical and precise solutions for domestic legislators to update and enhance the efficiency of the Civil Code.

**Keywords:** *performance of obligation, debt transfer, claim transfer, novation, assignment of contractual obligations.*

How to cite: Mamouri, M. S., & Amini, M. (2024). Non-Conformity of Contracting Parties in the Performance Stage of Debt and Claim Transfer Contracts: A Comparative Study in the Legal Systems of France, Germany, and England. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(3), 206-220.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 29 September 2024

Revise Date: 18 October 2024

Accept Date: 02 November 2024

Publish Date: 15 November 2024



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

## عدم انطباق در طرفین قرارداد در مرحله ایفای تعهد در قراردادهای انتقال دین و طلب؛ بررسی تطبیقی در نظام های حقوقی فرانسه، آلمان و انگلستان

۱. مهدیه سادات معموری: دانشجوی دکتری، حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. پست الکترونیک:

mahdieh.sadat1990@yahoo.com (نویسنده مسئول)

۲. منصور امینی: دانشیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

### چکیده

اصولاً ایفای تعهدات قراردادی توسط شخص متعهد و به طرفیت شخص متعهدله صورت می‌پذیرد. اما گاهی آنچه برای طرفین اهمیت دارد، خود اجرای تعهد است، نه شخص اجراکننده و یا طرفی که اجرا را دریافت می‌نماید. در چنین قراردادهایی، ممکن است شخص طرف قرارداد، با انجام توافقات جدید و در قالب نهادهای حقوقی متفاوت، تغییر کرده و شخص ثالثی جایگزین وی، به عنوان متعهد یا متعهدله جدید گردد. دو قرارداد انتقال دین و طلب، از قراردادهای شناخته شده در نظام‌های حقوقی دنیا، از جمله فرانسه، آلمان و انگلستان برای تغییر طرف قراردادی هستند. در فرانسه، پس از انجام اصلاحاتی در قانون مدنی در سال ۲۰۱۶ میلادی، دو قرارداد مذکور، به عنوان یکی از عملیاتی که می‌تواند راجع به تعهدات قراردادی اعمال شود، به رسمیت شناخته شدند. در قانون مدنی آلمان، نه به تفصیل قانون‌گذار فرانسوی، اما به دقت، این دو نهاد حقوقی شناسایی شده‌اند. اما در حقوق انگلستان، دیدگاه اولیه حاکی از عدم قابلیت انتقال حقوق قراردادی بوده است. گرچه رفته‌رفته با پی‌بردن به اهمیت این امر، دادگاه‌های انصاف در جهت تغییر دیدگاه مذکور تلاش کردند. با این حال، اغلب، نهاد انتقال دین در حقوق انگلستان، در قالب نهاد تبدیل تعهد به استناد تغییر متعهد بررسی می‌شود. بنابراین، بررسی تطبیقی نهادهای مورد اشاره، خواننده را بیش‌ازپیش با دو قرارداد پرکاربرد در عرصه بین‌المللی آشنا کرده؛ هم چنین، دقت در مقررات وضع شده در نظام های حقوقی مذکور، راه حل های کاربردی و دقیقی را در اختیار قانون‌گذار داخلی برای به روزرسانی ساختار قانون مدنی و کارآمدتر نمودن آن قرار می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** ایفای تعهد، انتقال دین، انتقال طلب، تبدیل تعهد، واگذاری تعهدات قراردادی.

نحوه استناددهی: سادات معموری، مهدیه و امینی، منصور. (۱۴۰۳). عدم انطباق در طرفین قرارداد در مرحله ایفای تعهد در قراردادهای انتقال دین و طلب؛ بررسی تطبیقی در نظام های حقوقی فرانسه، آلمان و انگلستان. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۶(۳)، ۲۲۰-۲۰۶.

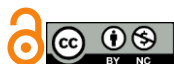
© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۸ مهر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۷ مهر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۲ آبان ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۲۵ آبان ۱۴۰۳



در یک تقسیم‌بندی، می‌توان ارکان قرارداد را شامل موضوع قرارداد و طرفین آن دانست. موضوع قرارداد می‌تواند تسلیم مال، انجام فعل، ترک فعل و یا پرداخت وجه باشد. طرفین قرارداد نیز اصولاً متعهد و متعهدله هستند؛ هرچند گاهی یک قرارداد چند جانبه بوده و بیش از دو طرف دارد.

در مورد متعاقدین، آنچه در بسیاری قراردادهای صادق است، آن است که افراد با توجه به شناختی که از یک دیگر دارند، اقدام به انعقاد قرارداد و پذیرش تعهد یا تعهدات قراردادی می‌نمایند. در سراسر دنیا، اعتماد طرفین به یکدیگر و اطمینان از تضمین اجرای صحیح و منطبق تعهدات قراردادی، اصلی مهم برای اشخاص، به ویژه تجار برای پیشبرد اهداف تجاری آنان تلقی می‌گردد. در قراردادهایی که قید مباشرت شخص متعهد در ایفای تعهد شده و در واقع، تعهد، جنبه شخصی می‌یابد، این موضوع نمود بیشتری پیدا می‌کند.

به این ترتیب، اصولاً تعهد قراردادی توسط شخص متعهد و نیز به طرفیت شخص متعهدله اجرا می‌شود. باین حال، به دلایل گوناگون ممکن است این اصل کلی در برخی موارد اعمال نگردد. به عنوان مثال، گاهی متعهد به طور ارادی و به تمایل خود، اقدام به ایفا نمی‌کند، در این صورت، متعهدله ممکن است، خود به هزینه متعهد، تعهد را اجرا کند و یا از شخص ثالثی در این زمینه کمک بگیرد. این جانشینی ثالث به جای متعهد برای اجرای تعهد قراردادی او که در نظام‌های حقوقی دنیا، از جمله حقوق کشورهای مورد بحث مقاله حاضر یعنی فرانسه، آلمان و انگلستان، مورد پذیرش قرار گرفته است، «تفویض اجرا» یا «نیابت در اجرا» نامیده می‌شود. البته در نظام‌های حقوقی، همچون فرانسه، اجرای نیابتی ممکن است دقیقاً مترادف با اجرای تفویضی نباشد.

ایفای تعهد قراردادی توسط شخصی غیر از متعهد و به طرفیت شخصی غیر از متعهدله، ممکن است در قالب برخی نهادهای حقوقی نیز تحقق یابد. تبدیل تعهد به استناد تغییر متعهد، قرارداد انتقال دین و قائم‌مقامی ثالث به جای متعهد، از جمله نهادهای حقوقی است که موجب تغییر شخص متعهد یا مدیون قراردادی می‌گردد. هم چنین، تبدیل تعهد به استناد تغییر متعهدله، قرارداد انتقال طلب و قائم‌مقامی ثالث به جای متعهدله، از جمله نهادهای حقوقی مورد استفاده برای تغییر شخص متعهدله قراردادی می‌باشد.

موضوع اصلی بحث در مقاله حاضر، عدم انطباق در یکی از ارکان مهم قرارداد، یعنی طرفین آن است. مقصود از عدم انطباق در این جا، تغییر طرف قرارداد، از مرحله انعقاد تا مرحله ایفا است. از میان نهادهای حقوقی که موجب ایجاد عدم انطباق در طرفین قرارداد در مرحله اجرای تعهد قراردادی می‌گردند، دو قرارداد انتقال دین که واجد اثر تغییر متعهد قراردادی و انتقال طلب که واجد اثر تغییر متعهدله قراردادی هستند، انتخاب شده‌اند و تلاش شده است تا ابعاد مختلف این دو قرارداد، در سه نظام حقوقی فرانسه، آلمان و انگلستان، به طور دقیق بررسی گردد. علت برگزیدن دو نهاد حقوقی مذکور، فراوانی استفاده و پرکاربرد بودن آن در عرصه بین‌المللی است. از سوی دیگر، دلیل بررسی این دو قرارداد در نظام‌های حقوقی مورد اشاره آن است که اولاً مطالعه و بررسی دو قرارداد مزبور در سه نظام مورد بحث، به طور مقایسه‌ای، در نوشته‌های موجود از نویسندگان حقوقی، سابقه نداشته و اگر هم مطالبی در این زمینه یافت شود، بدون در نظر گرفتن تغییرات قانون مدنی فرانسه و آلمان پس از نوسازی ساختار حقوقی این دو نظام حقوقی و ایجاد اصلاحاتی، به ترتیب، در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۰۲ میلادی بوده است.

در این تحقیق، ابتدا به موضوع عدم انطباق در شخص متعهد قراردادی و تغییر او در مرحله ایفا، در قالب قرارداد انتقال دین و سپس، به موضوع عدم انطباق در شخص متعهدله قراردادی در مرحله اجرا، در قالب قرارداد انتقال طلب پرداخته شده و تلاش شده است تا موضوعات

مذکور در سه نظام حقوقی فرانسه، آلمان و انگلستان از جنبه‌های مختلف بررسی و هر جا که امکان مقایسه فراهم بود، به طور تطبیقی مطالعه گردد.

### ۱- تغییر متعهد قراردادی در مرحله ایفای تعهد؛ در قالب نهاد انتقال دین

تعهد قراردادی اصولاً توسط شخص متعهد که طرف قرارداد با متعهدله بوده است، ایفا می‌گردد. باین حال، اجرای تعهد توسط نماینده متعهد (اعم از قانونی یا قراردادی) و یا شخص ثالث نیز امکان‌پذیر و با رعایت شرایط قانونی، معتبر بوده و موجب برائت ذمه متعهد خواهد شد. البته در جایی که ایفای تعهد توسط شخص متعهد برای متعهدله اهمیت داشته باشد، وی در قرارداد خود شرط مباشرت متعهد در انجام تعهد را می‌نماید؛ در این صورت، اگر متعهد اقدام به ایفای تعهد نکند و این عدم اقدام، موجه نباشد (مانند موارد تحقق فورس ماژور یا هاردشیپ)، متعهدله می‌تواند وی را به استناد مواد ۱۲۲۱ و ۱۳۴۱ قانون مدنی جدید فرانسه و ماده ۲۴۱ (۱) قانون مدنی آلمان، ملزم به ایفای عین تعهد کند.

جانشینی شخص ثالث برای ایفای تعهد به جای متعهد، می‌تواند در قالب‌های حقوقی گوناگون، از جمله انتقال دین، تبدیل تعهد به استناد تغییر متعهد، نیابت در ایفا (تفویض اجرا) و قائم‌مقامی رخ دهد که ما در ادامه به بررسی نهاد انتقال دین در سه نظام حقوقی فرانسه، آلمان و انگلستان خواهیم پرداخت.

به موجب ماده ۱۳۲۷ قانون مدنی جدید فرانسه: «بدهکار می‌تواند با توافق بستانکار دین خود را انتقال دهد. این انتقال باید کتباً انجام شود، در غیر این صورت باطل است».

در حقوق فرانسه، انتقال دین که یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های اصلاحات ۲۰۱۶ به حساب می‌آید، قراردادی است سه‌جانبه که بین یک نفر طلبکار و دو نفر بدهکار منعقد می‌شود. برای تمایز دادن بین این دو بدهکار مقنن فرانسوی از دو عبارت «بدهکار اصلی»<sup>۱</sup> و «بدهکار جانشین»<sup>۲</sup> استفاده کرده است. به نظر می‌رسد عبارت بدهکار جانشین، عبارت مناسب و صحیحی نیست چرا که در ادامه در بند ۲ ماده ۱۳۲۷ آمده است که در اصل هر دو بدهکار به صورت تضامنی مسئول پرداخت دین هستند. این به آن معناست که هر دو بدهکار، بدهکار اصلی هستند و جانشینی خاصی به معنای دقیق کلمه اتفاق نمی‌افتد. در واقع می‌توان گفت انتقال دین صرفاً بدهکار جدیدی به طلبکار می‌دهد که طبق ماده ۱۳۲۷-۲ همین قانون به طور تضامنی با بدهکار قبلی در مقابل وی مسئولیت خواهد داشت. لذا اینکه قانونگذار فرانسوی انتقال دین را مستلزم موافقت طلبکار دانسته است، بیش از اندازه محتاطانه به نظر می‌رسد.

پیش از اصلاحات ۲۰۱۶ نیز انتقال دین به این معنا که مدیون راساً و بدون رضایت دائن، دین خود را به شخص ثالثی انتقال دهد، در رویه قضایی فرانسه مردود دانسته شده بود. به موجب رأی صادره از سوی شعبه اول دیوان عالی فرانسه: «بدون رضای دائن انتقال دینی هم وجود ندارد» (Pakbaz, 2022). چنین امری با اصل نسبی بودن قراردادها هم توجیه‌پذیر بود (ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی فرانسه) (Pakbaz, 2022). بنابراین رضای دائن شرط انتقال دین است (Bozorgmehr et al., 2010)؛ هر چند شاید بتوان گفت بدون رضای دائن نیز انتقال دین واقع می‌شود اما در مقابل او قابل استناد نیست، بلکه در رابطه مدیون اول و دوم مؤثر است.

<sup>1</sup>. Débiteur originaire.

<sup>2</sup>. Débiteur substitué.

ماده ۲-۱۳۲۷ قانون مدنی در مورد اثر قرارداد انتقال دین مقرر می‌کند: «اگر طلبکار صراحتاً به انتقال دین (و براثت ذمه بدهکار) رضایت دهد، ذمه بدهکار اصلی برای آینده (بعد از انعقاد قرارداد انتقال) بری می‌شود. در غیر این صورت، (عدم رضایت طلبکار به بری شدن بدهکار)، وی متضامناً مسئول پرداخت دین است، مگر در صورت شرط خلاف».

به موجب عبارت آخر این ماده (یعنی عبارت «مگر در صورت شرط خلاف»)، طلبکار می‌تواند بدون اینکه مدیون اصلی را بری الذمه کند، به عدم وجود تضامن بین بدهکار اصلی و بدهکار جانشین رضایت دهد. بالطبع در صورتی که تضامن بین این دو بدهکار ساقط شود، تعهد به نحو تسهیم خواهد شد. به این معنا که طلبکار، به هر یک از مدیونین به نسبت سهمشان حق رجوع دارد (پاراگراف دوم ماده ۱۳۰۹)، مگر اینکه دین، غیرقابل تجزیه باشد (ماده ۱۳۲۰) که در این صورت، اسقاط تضامن چندان به حال بدهکاران مفید نخواهد بود. هم چنین بدیهی است که برای تحقق فراز آخر ماده (شرط خلاف) و اسقاط تضامن و تبدیل آن به یک تعهد به نحو تسهیم، پذیرش و قبول آن توسط هر سه طرف قرارداد ضروری است (Clément).

به این ترتیب، قرارداد انتقال دین در حقوق فرانسه، اولاً، قراردادی سه‌جانبه و منوط به رضایت هر سه طرف است. ثانیاً، همان دین سابق به ذمه بدهکار جدید منتقل می‌شود؛ نه اینکه دین پیشین، ساقط و دین جدیدی منتقل گردد. ثالثاً، اصل بر مسئولیت تضامنی بدهکار قدیم و جدید است؛ با انعقاد قرارداد انتقال دین، صرفاً دائن تضمین جدیدی برای پرداخت طلب خود ایجاد کرده است، بدین صورت که ذمه منتقل الیه به ذمه انتقال‌دهنده در برابر دائن اضافه و مشغول می‌گردد؛ مگر آنکه در قرارداد، صراحتاً به براثت ذمه بدهکار اول، رضایت دهد. در این صورت، شخص ثالث به جای بدهکار اصلی، باید اقدام به پرداخت دین کند. رابعاً، بر مبنای ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی جدید: «بدهکار جانشین و بدهکار اصلی در صورتی که متعهد باقی بماند، می‌توانند به ایرادات مرتبط با خود دین، هم چون بطلان، ایراد عدم اجرا، فسخ یا تهاتر دیون مرتبط در مقابل طلبکار استناد نمایند. هم چنین هریک از آنها می‌توانند دفاعیاتی را که جنبه شخصی برای او دارد، نیز مطرح نمایند».

در حقوق آلمان نیز قرارداد انتقال دین پذیرفته شده است. بر اساس ماده ۴۱۴ قانون مدنی آلمان، انتقال دین ممکن است بر اثر قرارداد بین شخص ثالث و طلبکار باشد که این قرارداد مانند عقد ضمان در قانون ایران و برخلاف فرانسه، مفید نقل ذمه است، زیرا در این ماده قید شده است که با انعقاد قرارداد انتقال دین میان ثالث و متعهدله، «شخص ثالث در جایگاه متعهد قبلی قرار گیرد». بنابراین، مدیون اصلی بری الذمه خواهد شد.

همچنین ممکن است سبب انتقال دین، قرارداد میان مدیون و شخص ثالث باشد. این قرارداد در صورتی نافذ است که اولاً انتقال دین به طلبکار ابلاغ شود و ثانیاً طلبکار به انتقال رضایت دهد. در صورت عدم رضایت طلبکار، قرارداد انتقال دین باطل است. اما پس از رضای طلبکار، مدیون از تعهدی که داشته است بری می‌شود. ماده ۴۱۵ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «(۱) در صورتی که انتقال دین بین شخص ثالث و متعهد مورد توافق واقع شود، نافذ بودن آن منوط به تأیید متعهدله است. تأیید فقط زمانی ممکن است اتفاق بیفتد که متعهد یا شخص ثالث، متعهدله را از انتقال دین مطلع کرده باشد. تا زمان تأیید، طرفین می‌توانند قرارداد را تغییر داده یا لغو کنند. (۲) در صورت عدم تنفیذ، انتقال دین واقع نشده تلقی می‌شود...».

به این ترتیب، قرارداد انتقال دین در حقوق آلمان، می‌تواند به صورت دو یا سه‌جانبه منعقد گردد. بدین معنا که این قرارداد ممکن است با توافق بدهکار، طلبکار و شخص ثالث به عنوان منتقل الیه تشکیل شود و یا ممکن است با رضایت طلبکار و شخص ثالث و یا توافق بدهکار و شخص ثالث منعقد گردد. در صورت نخست، قرارداد، ولو بدون اطلاع و یا رضایت بدهکار، صحیح می‌باشد. لکن در صورت دوم، توافق

باید به اطلاع طلبکار برسد و تا اعلام رضایت و یا عدم رضایت وی، قرارداد غیرنافذ خواهد بود. در صورت عدم تنفیذ از سوی دائن، قرارداد، باطل شده تلقی می‌گردد؛ بنابراین، در نظام حقوقی آلمان، در هر صورت، انعقاد یک قرارداد انتقال دین صحیح، منوط به رضایت طلبکار می‌باشد.

در مورد امکان استناد به ایرادات توسط انتقال‌گیرنده، ماده ۴۱۷ قانون مدنی آلمان هم چون ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی فرانسه مقرر داشته است: «(۱) انتقال‌گیرنده می‌تواند ایراداتی را که از روابط حقوقی بین متعهدله و متعهد قبلی ناشی می‌شود، علیه متعهدله مطرح کند. او نمی‌تواند طلبی را که متعهد قبلی مستحق آن است، تهاتر نماید. (۲) انتقال‌گیرنده نمی‌تواند از رابطه حقوقی بین انتقال‌گیرنده و متعهد قبلی، که انتقال دین بر آن استوار است، ایرادات مربوط به متعهدله را استفاده کند».

برخلاف حقوق فرانسه که با انتقال دین وثایق و تضمینات از بین نرفته؛ بلکه منتقل می‌شد (۱-۱۳۲۸ قانون مدنی)، در حقوق آلمان به موجب ماده ۴۱۸ قانون مدنی، در هر صورت با انتقال دین، تمام تضمینات و وثایق دین ساقط می‌شود و طلبکار نمی‌تواند از آن سود ببرد (Sa'i, 2016)، مگر آنکه مرتهن یا ضامن، به بقای آن رضایت دهد (Tavakoli Kermani, 2016).

در خصوص واگذاری تعهدات قراردادی در حقوق انگلستان، پرسش اساسی این است که آیا متعهد می‌تواند تعهدی را که به موجب قرارداد با متعهدله بر عهده او است، به شخص ثالث واگذار کند، بدین صورت که مسئولیت قراردادی، عملاً از او به ثالث منتقل شود؟ به طور کلی، آیا او می‌تواند شخص دیگری را جایگزین خود به عنوان متعهد نماید؟ حقوق انگلیس بدون تردید به این سؤال پاسخ منفی داده است. به قول کالینز ام آر:

«من فکر می‌کنم کاملاً واضح است که نه از نظر قانون و نه از نظر انصاف، نمی‌توان بار یک قرارداد را بدون رضایت طرف قرارداد از دوش وی برداشت. مدیون نمی‌تواند با سپردن بار تعهد به دیگری، بدون رضایت او، از مسئولیت خود در قبال طلبکار خود رهایی یابد. این امر تنها با رضایت هر سه انجام می‌شود و در این صورت، موجب برائت ذمه مدیون اصلی خواهد شد. همین موضوع، موجب نزدیکی نهاد واگذاری تعهد به نهاد تبدیل تعهد به استناد تغییر متعهد می‌شود. زیرا تبدیل تعهد تنها روشی است که به وسیله آن می‌توان متعهد اصلی را به طور مؤثر با دیگری جایگزین نمود» (Cheshire & Chevalier, 1986).

به این ترتیب، در حقوق انگلستان، انتقال دین یا تعهد قراردادی، به معنای پذیرفته شده در دو نظام حقوقی فرانسه و آلمان، به رسمیت شناخته نشده است. برای این منظور، یا باید از نهاد تبدیل تعهد استفاده کرد و یا اقدام به تفویض یا نیابت در اجرا نمود که در عمل، واجد اثر متفاوت هستند.

در حقوق انگلیس، تبدیل تعهد، قراردادی است که به موجب آن، با رضایت همه طرف‌های ذی‌ربط، قرارداد جدیدی جایگزین قرارداد سابق می‌شود. قرارداد جدید ممکن است بین طرفین اصلی باشد، به عنوان مثال زمانی که یک قرارداد کتبی بعداً در یک سند گنجانده شود؛ و یا میان طرف‌های متفاوت، مانند جایی که شخص جدیدی جایگزین متعهد یا متعهدله سابق می‌گردد. اثر تبدیل تعهد به استناد تغییر متعهد، برائت ذمه متعهد اولیه خواهد بود (Treitel, 1995).

اگر تعهد قراردادی، جنبه شخصی نداشته باشد، می‌توان برای اجرای آن به شخص ثالث، نیابت داد. در حقیقت، بسیاری از کارهایی که برای انجام آن‌ها، قرارداد بسته می‌شود، فقط با انعقاد قراردادهای فرعی قابلیت اجرایی پیدا می‌کنند. برای کارفرما یا متعهدله تفاوتی نمی‌کند که کار

مستقیماً توسط شخص طرف قرارداد انجام شود یا توسط فرد دیگری از طرف او؛ لذا در چنین مواردی که تعهد، جنبه شخصی ندارد، ایفای آن از سوی ثالث به نیابت از متعهد اصلی، معتبر خواهد بود.

اما در جایی که اجرای تعهد توسط شخص متعهد، اساس قرارداد باشد، نیابت در ایفا جایز نیست. اگر بتوان ثابت کرد که متعهدله تنها بر اجرای تعهد توسط شخص متعهد اتکا کرده است، در این صورت، ناتوانی یا عدم تمایل متعهد در انجام تعهدش، متعهدله را از تمام مسئولیت‌های متقابل می‌رهاند، حتی اگر تعهد توسط شخص ثالث، دقیقاً مطابق با شرایط توافق شده در قرارداد انجام شده باشد (Cheshire & Chevalier, 1986).

در پرونده رابسون و شارپ علیه دراموند (۱۸۳۱)<sup>۱</sup>، (ب) توافق نمود تا یک کالسکه بسازد و آن را به مدت پنج سال با پرداخت سالانه ۷۵ گینه به (الف) اجاره دهد. (ب) متعهد بود در طول این مدت، کالسکه را تعمیر کند، آن را یکبار طی پنج سال رنگ‌آمیزی کرده و در صورت لزوم، چرخ‌هایی برای آن کار گذارد. دو سال بعد، (ب) بازنشسته شد و ادعا کرد که تمام حقوق و تعهدات قراردادی خود با (الف) را به جانشین خود، (ج) واگذار کرده است. چنین حکم داده شد که قرارداد منعقد، شخصی بوده و (الف) حق داشته است که اجرای صورت‌گرفته از سوی (ج) را رد کند (Cheshire & Chevalier, 1986).

واقعیت اساسی در مورد اجرای نیابتی این است که واگذاری اجرای تعهد از طریق نیابت به شخص ثالث، لزوماً نیاز به موافقت متعهدله نداشته و نیز، متعهدی که ثالث را برای اجرای تعهد، نایب خود قرار داده است، در برابر متعهدله همچنان مسئول باقی می‌ماند و متعهدله نمی‌تواند به دلیل عدم اجرا یا اجرای ناقص تعهد، علیه ثالث اقامه دعوا کند. هم چنین، اثر دیگر تفویض (نیابت) این است که متعهدله نمی‌تواند اجرای مطابق با شرایط قرارداد را صرفاً به این دلیل که توسط متعهد اصلی انجام نشده است، رد نماید. به عبارت دیگر، «واگذاری (انتقال) تعهد در این جا، یک واگذاری به معنای واقعی کلمه نیست، زیرا منجر به جایگزینی متعهد به جای دیگری نمی‌شود» (Cheshire & Chevalier, 1986).

## ۲- تغییر متعهدله قراردادی در مرحله ایفای تعهد؛ در قالب نهاد انتقال طلب

به‌طور کلی، طرف ایفای تعهد، متعهدله قراردادی است. با این حال، گاهی ایفا برای نمایندگان متعهدله صورت می‌پذیرد. ماده ۲-۱۳۴۲ قانون مدنی جدید فرانسه در این باره مقرر می‌کند: «ایفا باید به متعهدله یا به شخصی که برای قبض تعیین شده است صورت پذیرد». کسی که برای قبض تعیین می‌شود، ممکن است نماینده قراردادی، قانونی و یا قضایی متعهدله باشد؛ همان طور که در ماده ۱۲۳۹ قانون مدنی سابق می‌خواندیم: «تأدیه باید به متعهدله یا به کسی که از طرف او وکالت دارد یا به کسی که به موجب حکم دادگاه یا قانون مجاز به قبض از طرف او است، صورت گیرد».

حال اگر متعهد، ایفای تعهد را نه به طرفیت متعهدله و نه نمایندگان او، بلکه به طرفیت کسی که صلاحیت قبض ندارد، انجام داد، به حکم پاراگراف دوم ماده ۲-۱۳۴۲ قانون جدید، این اجرا «در صورتی که متعهدله آن را تنفیذ کند یا از آن منتفع شده باشد، معتبر است». این حکم در پاراگراف دوم ماده ۱۲۳۹ قانون قدیم نیز با همین عبارات تکرار شده بود.

در حقوق آلمان، با ارائه یک ایفای صحیح و منطبق به متعهدله، تعهد ساقط می‌گردد (بند ۱ ماده ۳۶۲ ق.م.). ایفا نیز اصولاً به طرفیت متعهدله است؛ همان طور که در قرارداد بیع، قانون‌گذار خریدار را ملزم نموده که ثمن را پرداخت کرده و مبیع را تحویل بگیرد (بند ۱ ماده ۴۳۳ ق.م.) و در حقیقت، با تسلیم مبیع به خریدار، «ضمنان زیان اتفاقی و از ارزش افتادن مبیع» به خریدار منتقل می‌گردد (قسمت نخست ماده ۴۴۶ ق.م.).

<sup>1</sup> Robson and Sharpe v Drummond (1831).

باین‌حال، گاهی شخص دیگری از طرف خریدار تعیین می‌شود که ایفای تعهد به طرفیت او نیز اثر مشابه (سقوط تعهد) را دارد؛ مانند موردی که فروشنده به موجب قرارداد بیع ملزم است مبیع را به محلی غیر از محل ایفای تعهد و به فردی غیر از خریدار تحویل دهد. در این صورت با تسلیم مبیع به متصدی حمل یا شخص دیگری که مشتری مشخص نموده، اولاً بایع بری الذمه شده و ثانیاً ضمان معاوضی منتقل می‌گردد (ماده ۴۴۷ ق.م.ا).

در حقوق انگلستان نیز اجرای تعهد زمانی معتبر خواهد بود که به طرفیت متعهدله صورت پذیرد، در این صورت، ریسک کالا به او منتقل می‌گردد. هم چنین، شخصی که از طرف متعهدله نیز تعیین می‌گردد، صلاحیت دریافت اجرا یا تصرف کالا را خواهد داشت (بخش ۲۹ (۲) قانون بیع کالا مصوب ۱۹۷۹).

در حقوق انگلیس پرداخت دین به نماینده در روند معمول تجارت، اصیل را ملزم می‌کند. همچنین پرداخت دین به وکیل ظاهری موجب اسقاط دین خواهد شد. منظور از وکیل ظاهری وکیلی است که اختیار بالفعل نسبت به انجام امور دیگری را ندارد، مثل جایی که پول به شخصی پرداخت می‌شود که علی‌الظاهر اداره جریان تجاری طلبکار را در اختیار دارد (Karimi Jabri, 2019).

هم چنین در حقوق انگلیس پرداخت به غیر دائن در موارد زیر موجب براءة ذمه متعهد می‌شود:

۱- زمانی که دائن موافقت خود را با آن اعلام کند، مثلاً اگر بدهکار مورد تعهد را به شخصی تأدیه کرده که وکالت او سپری شده یا موکل او را عزل کرده است، چنین ایفایی صحیح نخواهد بود و ذمه مدیون همچنان مشغول می‌باشد. با این وجود، اگر دائن، گیرنده را تصدیق کند، موجب تصحیح ایفا خواهد شد و ذمه بدهکار بری و تعهد او ساقط می‌گردد؛

۲- بهره مند شدن دائن از پرداخت، یعنی گرچه دائن ایفا را اجازه نداده اما چون از آن سود برده است، به همان میزان، پرداخت انجام شده صحیح و نافذ خواهد بود. برای مثال اگر گیرنده تعهد، مورد تعهد را به دائن تسلیم کند، وی دیگر حق ابطال ایفا را نخواهد داشت، زیرا حق مزبور به منظور رعایت مصلحت او در استیفای دین است و در فرض موردنظر، طلبکار تمام حق خود را قبض کرده و دلیلی ندارد که بتواند ایفا را باطل سازد.

۳- پرداخت به کسی که از طلبکار طلب دارد و مورد تعهد را بازداشت نموده است، در این صورت، اگر بازداشت کننده پس از طی مراحل قانونی مال را از بدهکار تحویل بگیرد، این تسلیم، ذمه متعهد را بری می‌سازد و طلبکار حق رجوع به بدهکار را ندارد (Karimi Jabri, 2019).

باین‌حال، گاهی اجرای تعهد قراردادی به طرفیت فردی غیر از متعهدله و نمایندگان او صورت می‌پذیرد. برای اینکه چنین ایفایی معتبر باشد، باید در قالب یکی از نهادهای حقوقی از جمله انتقال طلب، تبدیل تعهد به استناد تغییر متعهدله و قائم‌مقامی انجام شود. با توجه به موضوع مقاله، در ادامه به بحث پیرامون تغییر متعهدله در مقام ایفای تعهد در قالب نهاد انتقال طلب در نظام‌های حقوقی موردنظر خواهیم پرداخت. به موجب ماده ۱۳۲۱ قانون مدنی جدید فرانسه، انتقال طلب عقدی است دو جانبه بین بستانکار یا همان انتقال‌دهنده طلب و شخص ثالث به عنوان انتقال‌گیرنده طلب، بدون نیاز به رضایت بدهکار؛ که به بر مبنای آن، متعهدله طلب خود از متعهد را به شخص ثالث منتقل کرده و خود از رابطه قراردادی کنار می‌رود. در این صورت، متعهد در برابر منتقل‌الیه باید اقدام به ایفا نماید.

این انتقال می‌تواند به صورت ارادی و قراردادی باشد یا به صورت قهری و به حکم قانون. در انتقال قراردادی طلب که در نتیجه تراضی طلبکار با شخص ثالث واقع می‌شود، اراده مدیون در آن نقشی ندارد (بر خلاف قرارداد انتقال دین)، در نتیجه ماهیت قرارداد انتقال طلب تابع قراردادی



است که سبب انتقال می‌شود (Bozorgmehr & Yazdanian, 2018). حال آنکه انتقال قهری طلب در نتیجه واقعه حقوقی مرگ حادث می‌گردد که مطالبات و دیون متوفی همراه با سایر دارایی وی به وراثت و بازماندگان او منتقل می‌شود (Pakbaz, 2022). ماده ۱۳۲۱ ق.م.ج جدید مقرر کرده است: «انتقال طلب قراردادی است که به موجب آن بستانکار انتقال‌دهنده، به صورت معوض یا رایگان، تمام یا بخشی از طلب خود در مقابل بدهکار را به شخص ثالثی به نام منتقل‌الیه (انتقال‌گیرنده) منتقل می‌کند. این انتقال می‌تواند مربوط به یک یا چند طلب حال یا آینده، معین یا قابل تعیین صورت گیرد. انتقال طلب شامل لوازم و منضمات طلب نیز می‌شود. (در انتقال طلب) رضایت مدیون شرط نیست، مگر اینکه غیرقابل انتقال بودن طلب تصریح شده باشد».

در خصوص زمان قابل استناد بودن انتقال طلب در مقابل اشخاص ثالث در قانون جدید تغییراتی رخ داده است و دیگر منوط به رعایت تشریفات ماده ۱۶۹۰ سابق نیست؛ اما در عوض، مکتوب بودن سند انتقال به عنوان یکی از شرایط اعتبار انتقال طلب در نظر گرفته شده است (ماده ۱۳۲۲ ق.م.ج).

تا پیش از اصلاحات ۲۰۱۶ انتقال طلب با انجام یکی از دو مورد تشریفات پیش‌بینی شده در ماده ۱۶۹۰ قانون مدنی، در مقابل اشخاص ثالث قابلیت استناد می‌یافت؛ یا به وسیله ابلاغ انتقال صورت گرفته به مدیون (به معنی آگاه ساختن مدیون از انتقال طلب به وسیله ارسال ابلاغیه) و یا قبول انتقال توسط بدهکار ضمن یک سند رسمی. به دلیل دست و پاگیر بودن تشریفات مزبور، اصلاحات ۲۰۱۶ این تشریفات را به صورت کامل حذف نموده است (ماده ۱۷۰۱ (۱)) و از این به بعد انتقال طلب از تاریخ انعقاد عقد در مقابل ثالث قابل استناد است (Clément). ماده ۱۳۲۳ قانون مدنی در این باره مقرر نموده است: «میان طرفین، انتقال طلب از تاریخ (انعقاد) قرارداد اجرایی می‌شود. این انتقال از همین تاریخ در مقابل اشخاص ثالث نیز قابل استناد است. در صورت بروز اختلاف، بار اثبات تاریخ انتقال بر عهده منتقل‌الیه می‌باشد که وی نیز می‌تواند آن را به هر شیوه ای اثبات کند...».

ماده ۱۳۲۴ قانون مدنی جدید نیز در خصوص زمان قابل استناد شدن انتقال طلب در برابر متعهد یا مدیون می‌باشد: «در صورتی که بدهکار قبلاً به انتقال طلب رضایت نداده باشد، این انتقال در مقابل وی قابل استناد نیست، مگر اینکه انتقال طلب به او ابلاغ شده یا بدهکار از آن مطلع شده باشد...». دیوان عالی فرانسه در سال ۲۰۰۷ در یکی از آرای خود این چنین اظهار نظر کرده بود: «مدیونی که عالم به انتقال طلب بوده و آن را به قطعیت و با صراحت قبول کرده است، نمی‌تواند به عدم رعایت تشریفات مقرر در این متن اشاره نماید» (Pakbaz, 2022).<sup>۱</sup> در اصلاحات ۲۰۱۶ نیز معیار مذکور پذیرفته شد، زیرا آگاهی مدیون از انتقال طلب، این انتقال را در برابر وی قابل استناد می‌نماید. به علاوه علی‌رغم فراز ابتدایی این پاراگراف در خصوص رضایت مدیون، باید توجه داشت که رضایت وی مطابق با ماده ۱۳۲۱ همین قانون، شرط صحت انتقال نیست.

قانون مدنی آلمان نیز مقررات متعددی را به واگذاری حق (طلب)<sup>۲</sup> اختصاص داده است. (مواد ۳۹۸-۴۱۳ قانون مدنی آلمان). در حقوق آلمان، هم چون حقوق فرانسه، قرارداد انتقال طلب می‌تواند بدون رضایت متعهد میان متعهدله و شخص ثالث منعقد شود. در این صورت، «متعهدله جدید به جای متعهدله قبلی قرار می‌گیرد» (ماده ۳۹۸ قانون مدنی) و از همان حقوق برخوردار است (Rasche, 2002). باین حال، مقنن با وضع قاعده دیگری سعی در حمایت از مدیون کرده است؛ هم چون حقوق فرانسه، چنانچه مدیون از این انتقال بی اطلاع بوده و اقدام به تأدیه دین خود به طلبکار اولیه (ناقل) نماید، بری الذمه خواهد شد (ماده ۴۰۹ قانون مدنی). هم چنین بدهکار می‌تواند به تمام دفاعیاتی که

<sup>1</sup>. Cass. civ. 1er, 19 sept. 2007, n° 06-11.814.

<sup>2</sup> Übertragung der Forderung.

در زمان واگذاری طلب وجود داشت، پس از انتقال نیز استناد کند (ماده ۴۰۴ قانون مدنی). از سوی دیگر، متعهدله (طلبکار) اولیه موظف است اطلاعاتی را که برای اقامه دعوا علیه مدیون مورد نیاز است و نیز اسنادی را که به جهت اثبات طلب در اختیار وی قرار دارد، به متعهدله جدید (منتقل الیه) ارائه دهد (ماده ۴۰۲ قانون مدنی).

باین حال، در برخی از موارد، امکان انتقال طلب وجود ندارد، زیرا: ۱- به موجب قرارداد، شخص متعهد مبادرتاً باید اقدام به ایفای تعهد نماید و انتقال، جز با تغییر محتوا و مفاد تعهد امکان پذیر نیست؛ و یا اینکه ۲- به موجب توافق قراردادی میان طرفین، انتقال طلب منتفی شده است (ماده ۳۹۹ قانون مدنی). باید به این نکته نیز توجه نمود که قانون آلمان، واگذاری یک طلب را به طور مجزا از قراردادی که سبب آن شده است (مانند فروش، هبه و...) در نظر می گیرد (اصل انتزاع)<sup>۱</sup>. به همین دلیل، ایرادات احتمالی آن قرارداد تأثیری بر خود واگذاری ندارد (Fontaine, 1999).

در کامن لا طبق قاعده کلی، یک قرارداد بین (الف) و (ب) نمی تواند حقوق یا تعهداتی را به (ج) اعطا کند؛ لذا پرسش اصلی این است که آیا حق ایجاد شده به موجب یک قرارداد، می تواند صریحاً توسط دارنده آن، به شخص ثالث واگذار شود یا خیر؟ این موضوع به طور کلی در حقوق انگلستان به عنوان انتقال «حق دینی»<sup>۲</sup> توصیف می شود. حق دینی یک عبارت قانونی شناخته شده است که برای توصیف کلیه حقوق شخصی راجع به اموال استفاده می شود که فقط به طور حقوقی قابل مطالبه یا اجرا هستند، نه با تصرف فیزیکی. در واقع این عبارت، اصطلاحی است که شامل تعداد زیادی حقوق مالی است، مانند بدهی، سهام، اسناد قابل نقل و انتقال، ارث، سیاست های بیمه ای، بارنامه، حق ثبت اختراع، حق چاپ و حق اقامه دعوا ناشی از جرم یا نقض قرارداد (Cheshire & Chevalier, 1986).

از همان ابتدا، در حقوق عرفی قدیمی انگلیس، به نظر می رسید که حقوق دینی دارای خصوصیت شخصی است به گونه ای که انتقال آن ها قابل تصور نبود (Fontaine, 1999). در حقیقت، در کامن لا، حق دینی، مانند حق ناشی از قرارداد، نمی توانست به گونه ای واگذار شود که به منتقل الیه حق اقامه دعوا برای «بازیابی آن به نام خود»<sup>۳</sup> را بدهد. دیدگاه غالب این بود که انتقال حق به منتقل الیه حقی شخصی در برابر ناقل می دهد، اما نه حقی مستقل برای اقامه دعوا علیه بدهکار. دعوی بازیابی حق، باید توسط یا به نام واگذارنده مطرح شود و این بستگی به تمایل واگذارنده برای واگذاری نام خود برای دادرسی و اقامه دعوا دارد (Cheshire & Chevalier, 1986).

باین حال، به زودی آشکار شد که نقل و انتقال حقوق دینی می تواند یک عملیات اقتصادی، با کارایی بالا باشد. در واقع، حق دینی معیاری برای ارزیابی ثروت و دارایی بود. به همین دلیل، این دیدگاه که حق قراردادی غیرقابل انتقال است، نمایانگر دیدگاهی قدیمی و ناخوشایندی بود و بنابراین قابل توجه نبوده و خیلی زود، به وسیله دادگاه های انصاف رد شد و تلاش شد تا بدون همکاری بدهکار نیز انتقال آن امکان پذیر شود. روشی که اغلب مورد استفاده قرار می گرفت این بود که طلبکار به انتقال گیرنده اختیار بدهد تا طلب را به نام وی وصول کند. البته مشکل اصلی این بود که طلبکار می توانست از این اختیار رجوع نماید (Fontaine, 1999).

در اوایل قرن هفدهم، دادگاه های انصاف به منتقل الیه اجازه دادند که از ناقل «درخواست واگذاری نام خود»<sup>۴</sup> برای اقامه دعوا علیه بدهکار را نمایند. این رویه زمانی ضروری بود که حق واگذار شده، یک «حق دینی مبتنی بر قانون»<sup>۵</sup> بود، یعنی حقی که باید به موجب قانون مورد تعقیب

<sup>1</sup> Principle of Abstraction.

<sup>2</sup> Chose in Action.

<sup>3</sup> Its Recovery in His Own Name.

<sup>4</sup> to Lend His Nam

<sup>5</sup> Legal Chose in Action

و پیگیری قرار می‌گرفت. اگر حق به موجب قواعد انصاف قابل پیگیری بود (مثلاً ادعای ذی نفع به موجب یک «تراست»<sup>۱</sup>)، این حق، به عنوان یک «حق دینی مبتنی بر انصاف»<sup>۲</sup> تلقی شده و قضات دادگاه‌های انصاف به منتقل الیه اجازه می‌دادند که دعوا را مستقیماً به نام خود اقامه کند (Fontaine, 1999). در واقع، دادگاه‌های انصاف، حق دینی واگذار شده به منتقل الیه را به عنوان یک دارایی پذیرفته و آن را یک دارایی قابل انتقال مانند هر دارایی دیگری تلقی کردند و لزوم اقدام قانونی برای دریافت آن را به رسمیت شناختند.

ادغام صلاحیت‌های حقوقی کامن لا و انصاف به موجب «قانون قضایی»<sup>۳</sup> مصوب سال ۱۸۷۳ منجر به ساده‌سازی رویه فوق گردید: ناقل همچنان باید به عنوان یکی از طرفین، در دعوا علیه بدهکار یک حق دینی مبتنی بر قانون شرکت می‌کرد، اما منتقل الیه می‌توانست علیه وی نزد همان دادگاهی که اکنون صلاحیت اعمال قواعد مبتنی بر قانون (دعوی علیه بدهکار) و قواعد مبتنی بر انصاف (دعوی علیه ناقل) را داشت، اقامه دعوا نماید. رفته‌رفته قانون قضایی از این نیز فراتر رفت. به دارنده یک حق دینی مبتنی بر قانون اجازه داد تا حقوق خود را به گونه‌ای منتقل کند که انتقال‌گیرنده بتواند خود، بدون مداخله دیگری از سوی واگذارنده، علیه مدیون اقامه دعوا نماید (Fontaine, 1999).

به این ترتیب، برای ایجاد یک واگذاری معتبر مبتنی بر انصاف، هیچ شکل و فرم خاصی لازم نیست. قراردادی که منتقل الیه بر آن تکیه می‌کند، حتی نیازی به استفاده از الفاظ و یا زبان خاص هم ندارد؛ اگر مقصود واگذارنده آشکارا این باشد که حق قراردادی وی به مالکیت انتقال‌گیرنده درآید، انصاف مستلزم آن است که تمام آنچه را که برای اجرای قصد خود لازم است را بدون تشریفات خاصی انجام دهد. تنها موضوع اساسی و البته تنها دشواری این امر، تشخیص وجود چنین قصدی است. لرد مک نایتن<sup>۴</sup>، در مورد واگذاری مبتنی بر انصاف اظهار داشت:

«ممکن است خطاب به بدهکار باشد. ممکن است به زبان فرمان و دستور بیان شود. ممکن است یک درخواست مؤدبانه باشد. ممکن است به شکل یک اجازه صرف باشد. در هر حال، چنانچه مقصود روشن باشد، زبان بی‌اهمیت است» (Cheshire & Chevalier, 1986). اما اعتبار یک واگذاری حق مبتنی بر قانون، مستلزم وجود سه شرط است:

۱- مطلق بودن واگذاری (Treitel, 1995)؛ یعنی واگذاری ای که به موجب آن تمام منفعت واگذارنده نسبت به حق دینی، در حین انتقال، بدون قید و شرط به منتقل الیه منتقل شده و کاملاً تحت اختیار او قرار می‌گیرد؛ ۲- مکتوب بودن آن و ۳- ارسال اخطاریه کتبی به مدیون. بنابراین، هر گونه واگذاری مطلق به صورت مکتوب، نسبت به هر نوع بدهی یا حقوق دینی دیگر، که اخطار صریح کتبی آن به مدیون، امین یا هر شخص دیگری که واگذارنده حق مطالبه بدهی یا سایر حقوق دینی را از وی دارد، ارسال شده باشد، قانوناً از تاریخ وصول چنین اخطاریه ای مؤثر است و از این تاریخ، تمام ضمانت اجراها و راه‌های جبران خسارت مربوط به حق واگذار شده از سوی منتقل الیه نیز قابل استناد خواهد بود. در صورت عدم رعایت شروط مذکور، قرارداد انتقال، به عنوان یک انتقال قانونی باطل است، لکن همچنان به عنوان یک انتقال مبتنی بر انصاف، معتبر خواهد بود.

باید توجه کرد که ارسال اخطاریه انتقال حق، گرچه در انصاف ضروری نیست، لکن عدم ارسال آن، واجد دو اثر سوء مهم است: اولاً، انتقال‌گیرنده ملزم به پذیرش پرداختی است که بدهکار بدون اطلاع از واگذاری، نسبت به ناقل انجام می‌دهد؛ همانند آنچه در حقوق فرانسه و آلمان بیان شد.

<sup>1</sup> Trust

<sup>2</sup> Equitable Chose in Action

<sup>3</sup> Judicature Act (1873).

<sup>4</sup> Lord MacNaghten.

ثانیاً طبق قاعده مقرر در پرونده دیرل علیه هالز (۱۸۲۸)<sup>۱</sup> منتقل الیه باید به بدهکار اخطار دهد تا بتواند عنوان خود را در برابر سایر منتقل الیه‌م تضمین نماید. انتقال‌گیرنده‌ای که در زمان تکمیل معامله، هیچ اطلاعی از واگذاری قبلی نداشته و خود، معامله را به مدیون اطلاع دهد، نسبت به انتقال‌گیرنده قبلی که اخطار مشابهی نداده است، اولویت دارد. این واقعیت که او در زمان اخطار، وجود واگذاری قبلی را کشف کرده باشد، بی‌اهمیت است، مشروط بر اینکه در زمان تکمیل واگذاری خود، هیچ‌گونه اطلاعی از آن نداشته باشد.<sup>۲</sup>

در حقوق انگلستان، منتقل الیه، اعم از قانونی یا مبتنی بر انصاف، می‌تواند تمام مطالباتی را که در زمان ابلاغ به بدهکار سررسید شده است، از وی درخواست کند. این بدان معنا است که بدهکار نیز می‌تواند در زمان دریافت اخطاریه انتقال، تمام دفاعیاتی را که می‌توانست در مقابل ناقل استناد کند، در برابر منتقل الیه مورد استناد قرار دهد.

در پرونده روکسبرگ علیه کاکس (۱۸۵۲)<sup>۳</sup> قاضی جیمز ال جی<sup>۴</sup> در جریان قضاوت خود اظهار داشت: «منتقل الیه یک حق دینی می‌تواند تمام حقوق مورد انتقال را مطالبه نماید، بدهکار نیز می‌تواند به تمام دفاعیات موجود در برابر واگذارنده، در مقابل منتقل الیه استناد کند. تنها یک استثنا وجود دارد که پس از اخطار انتقال یک حق دینی، بدهکار نمی‌تواند به وسیله پرداخت یا هر اقدام دیگری، حقوق منتقل الیه را که در زمان اخطار وجود داشته، کاهش داده یا از بین ببرد» (Cheshire & Chevalier, 1986).

در حقوق انگلستان نیز همانند حقوق آلمان، برخی از حقوق قابلیت واگذاری ندارد، مانند حقوق بازنشستگی، حقوق قابل پرداخت از محل وجوه ملی به مأموران دولتی و نفقه اعطایی به زوجه. اما مهم‌ترین مثال در این مورد، حقوق و منافع کاملاً شخصی هستند که در قراردادها مستلزم مهارت یا اعتماد شخصی می‌باشند؛ بنابراین توافق نویسنده با ناشر برای نوشتن کتاب، یک قرارداد شخصی است که منفعت آن توسط ناشر بدون رضایت نویسنده قابل واگذاری نیست. در واقع، قاعده این است که واگذاری حق محدود به مواردی است که برای طرف قرارداد، تفاوتی نمی‌کند که تعهد را چه کسی اجرا کرده و یا حق را چه کسی ادا نماید (Cheshire & Chevalier, 1986).

### نتیجه‌گیری

قراردادهای انتقال دین و طلب، دو نهاد حقوقی جهت تغییر طرفین اولیه قرارداد، یعنی متعهد و متعهدله هستند. این دو قرارداد، در نظام‌های حقوقی فرانسه، آلمان و انگلستان پذیرفته شده‌اند، لکن شرایط قانونی آن‌ها با یکدیگر تفاوت دارد.

قرارداد انتقال دین در حقوق فرانسه، قراردادی سه‌جانبه و منوط به رضایت متعهد اولیه، متعهدله و شخص ثالث به عنوان متعهد جدید بوده و اثر آن، ضم ذمه مدیون جدید به ذمه مدیون اصلی است، مگر آنکه متعهدله صراحتاً به براءت ذمه بدهکار اول، رضایت دهد؛ بنابراین، همان دین سابق به ذمه بدهکار جدید منتقل می‌شود؛ نه اینکه دین پیشین، ساقط و دین جدیدی منتقل گردد. قرارداد انتقال دین در حقوق آلمان، می‌تواند به صورت دو یا سه‌جانبه منعقد گردد. بدین معنا که این قرارداد ممکن است با توافق بدهکار، طلبکار و شخص ثالث به عنوان منتقل الیه تشکیل شود و یا ممکن است با رضایت طلبکار و شخص ثالث و یا توافق بدهکار و شخص ثالث منعقد گردد. در نظام حقوقی آلمان، در هر صورت، انعقاد یک قرارداد انتقال دین صحیح، منوط به رضایت طلبکار می‌باشد. در حقوق انگلستان نیز قرارداد انتقال دین، یک قرارداد سه‌جانبه است و برای حقوق‌دانان این کشور قابل تصور نیست که متعهد و متعهدله قراردادی، با توافق با یکدیگر، بار تعهد را از دوش متعهد قراردادی برداشته و بر عهده شخص ثالثی، بدون رضایت وی گذارند. به‌طور کلی، در حقوق انگلستان، انتقال دین یا تعهد قراردادی، به معنای

<sup>1</sup> Dearle v Hall's (1828).

<sup>2</sup> Cheshire, G.C., Chevalier, Geoffrey, op.cit., 502.

<sup>3</sup> Roxburghe v Cox (1852).

<sup>4</sup> James LJ.

پذیرفته شده در دو نظام حقوقی فرانسه و آلمان، به رسمیت شناخته نشده و برای این منظور، یا باید از نهاد تبدیل تعهد استفاده کرد و یا اقدام به تفویض یا نیابت در اجرا نمود.

قرارداد انتقال طلب در نظام حقوقی فرانسه، عقدی است دوجانبه بین بستانکار یا همان انتقال دهنده طلب و شخص ثالث به عنوان انتقال گیرنده طلب، بدون نیاز به رضایت بدهکار که به بر مبنای آن، متعهدله طلب خود از متعهد را به شخص ثالث منتقل کرده و خود از رابطه قراردادی کنار می رود. در این صورت، متعهد در برابر منتقل الیه باید اقدام به ایفا نماید. گرچه برای انعقاد قرارداد مذکور، رضایت مدیون شرط نیست، اما تا اطلاع وی از این انتقال، قرارداد در برابر او قابلیت استناد ندارد، به همین دلیل، اگر مدیون، بدون آگاهی از انتقال طلب، اقدام به تأدیه آن به متعهدله اولیه نماید، بری الذمه خواهد شد. همین امر در حقوق آلمان نیز صادق است، چرا که در حقوق آلمان نیز، همچون حقوق فرانسه، قرارداد انتقال طلب می تواند بدون رضایت متعهد، میان متعهدله و شخص ثالث منعقد شود. در این صورت، متعهدله جدید به جای متعهدله قبلی قرار می گیرد و از همان حقوق برخوردار است. در حقوق انگلستان، انتقال حق به سادگی دو نظام حقوقی فوق الذکر نیست، بلکه انتقال حق دینی مبتنی بر قانون و حق دینی مبتنی بر انصاف، دارای شرایط متفاوتی است. برای ایجاد یک واگذاری معتبر مبتنی بر انصاف، هیچ شکل و فرم خاصی لازم نیست. قراردادی که منتقل الیه بر آن تکیه می کند، حتی نیازی به استفاده از الفاظ و یا زبان خاصی هم ندارد؛ اگر مقصود واگذارنده آشکارا این باشد که حق قراردادی وی به مالکیت انتقال گیرنده درآید، انصاف مستلزم آن است که تمام آنچه را که برای اجرای قصد خود لازم است را بدون تشریفات خاصی انجام دهد. هم چنین، برای اعتبار قرارداد انتقال میان ناقل و منتقل الیه، هیچ اختطاری به مدیون لازم نیست. اما اعتبار یک واگذاری حق مبتنی بر قانون، مستلزم وجود سه شرط است: مطلق بودن واگذاری؛ مکتوب بودن آن و ارسال اختطاریه کتبی به مدیون. با فقدان هر یک از این شروط، قرارداد انتقال، به عنوان یک انتقال قانونی باطل است، لکن همچنان به عنوان یک انتقال مبتنی بر انصاف، معتبر خواهد بود.

### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

### حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

## EXTENDED SUMMARY

The landscape of contractual obligations and the mechanisms available for altering the identities of contracting parties have been areas of substantial legal development across different jurisdictions. The concept of debt and claim transfer contracts—where an original party to a contract is substituted by a third party in the performance or benefit of an obligation—has been embraced in various forms within the legal frameworks of France, Germany, and England. The study delves into these institutions, providing a comparative analysis that illuminates their legal nuances. In France, debt and claim transfers are formally recognized through significant amendments made to the Civil Code in 2016, reflecting the legal community's acknowledgment of these concepts as integral to the efficiency of modern contractual arrangements (Bozorgmehr & Yazdanian, 2018). In contrast, German law presents a more restrained but still precise acknowledgment of these transfers, while English law

has evolved from an initial skepticism toward a more pragmatic acceptance, particularly in the context of equitable remedies (Clément).

Contractual obligations are generally viewed as a matter of personal responsibility, where the identity of the parties executing or benefiting from the contract holds significant importance. Nonetheless, the necessity for flexibility in contractual relationships has led to the development of mechanisms such as debt transfer, where the debtor is replaced by a third party, and claim transfer, where the creditor is substituted. The Civil Code of France, as updated in 2016, highlights a pivotal shift in this regard, emphasizing the legitimacy of contractual substitutions, provided they adhere to statutory formalities (Pakbaz, 2022). The German Civil Code, though less expansive, offers well-defined provisions for these mechanisms, with a clear distinction between voluntary and obligatory transfers (Rasche, 2002). English law, with its roots in common law principles, addresses these changes through doctrines like novation and the equitable assignment of rights, which emphasize the need for all parties' consent to effectuate a transfer (Treitel, 1995).

The French Civil Code articulates debt transfer as a tripartite agreement necessitating the consent of the creditor, debtor, and third party, reinforcing the debtor's ongoing liability unless explicitly released by the creditor. This structured approach ensures that the interests of the creditor are safeguarded, reflecting a cautious legislative perspective (Pakbaz, 2022). German law similarly mandates creditor consent for debt transfers, underscoring the bilateral nature of contractual relationships. However, it recognizes both contractual and statutory methods for effectuating these transfers, allowing for flexibility in certain scenarios, such as insolvency (Bozorgmehr et al., 2010). English law takes a more conservative stance. Historically, it viewed contractual rights as non-transferable, but the courts of equity progressively recognized the importance of facilitating transfers to accommodate commercial realities. As a result, novation, which replaces an original contract with a new one involving a different obligor, emerged as a key doctrine (Cheshire & Chevalier, 1986).

The practical application of debt and claim transfer mechanisms varies across jurisdictions. In France, the 2016 reforms brought greater clarity and flexibility, but they also imposed stringent requirements to protect creditors, such as the necessity of written agreements (Bozorgmehr & Yazdanian, 2018). Germany's approach, while methodical, provides a balanced framework, accommodating contractual autonomy while ensuring creditor protection. This is achieved through provisions that allow for the continuation of certain obligations and rights, even after a transfer (Rasche, 2002). English law, by contrast, relies heavily on equitable doctrines and the principle of consideration. The novation process is particularly noteworthy, as it requires explicit consent from all parties, making it more rigid compared to its continental counterparts. This insistence on consent aligns with common law's emphasis on party autonomy but can also pose challenges in complex commercial transactions (Treitel, 1995).

The concept of non-conformity in the identity of contracting parties raises complex legal questions, particularly when one party's identity is deemed integral to the contract. This issue is more pronounced in contracts involving personal obligations, where the unique skills or trustworthiness of the original party are crucial. In such cases, the transfer mechanisms must strike a balance between contractual flexibility and the protection of parties' legitimate expectations. The French Civil Code, through its insistence on creditor consent, embodies a cautious approach that minimizes potential disputes (Clément). German law, with its provisions for both voluntary and statutory transfers, addresses these challenges by offering detailed guidelines on when and how obligations can be reassigned. In England, however, the lack of a unified statutory framework for assignment



and novation often leads to reliance on case law, which can create uncertainty (Cheshire & Chevalier, 1986).

The study's comparative analysis underscores the importance of understanding the varied approaches to debt and claim transfer across legal systems. The French and German models highlight the benefits of statutory clarity and creditor protection, while English law's reliance on equity demonstrates a more flexible but sometimes unpredictable framework. These insights are crucial for legal practitioners and policymakers, offering a foundation for potential reforms in jurisdictions seeking to modernize their contractual laws. Additionally, the research emphasizes the need for a more harmonized approach to international contracts, where parties often operate under diverse legal regimes. By examining the interplay between contractual obligations and the legal mechanisms for their transfer, the study contributes to a deeper understanding of how modern legal systems can adapt to evolving commercial needs.

## References

- Bozorgmehr, D., & Yazdanian, A. (2018). Jurisprudential-legal review of voluntary transfer of credit methods with a comparative view of French law. *Scientific Research Journal of Private Law*(18), 5-23.
- Bozorgmehr, D., Yazdanian, A., & Ranjbar Sahraee, M. R. (2010). Voluntary transfer of debt and its legal forms with a look at French law. *Private and Criminal Law Research Quarterly (Encyclopedia of Law and Politics)*(14), 143-161.
- Cheshire, G. C., & Chevalier, G. (1986). *Cheshire, Fifoot and Futmston's Law of Contract*. Butterworths.
- Clément, F. *La réforme du droit des contrats*. <http://iej.univ-paris1.fr/openaccess/reforme-contracts/>
- Fontaine, M. (1999). *Assignment of Contractual Rights and Duties*. <https://www.unidroit.org/english/documents/1999/study50/s-50-061-e.pdf>
- Karimi Jabri, O. A.-B. (2019). *A comparative study of the performance of monetary obligations in Iranian and British law* [Imam Khomeini International University]. Tehran.
- Pakbaz, S. (2022). *Description of French Civil Code*. Mizan Publications.
- Rasche, G. (2002). *Prohibitions on assignment, a European civil code and business financing*. <http://www.simons-law.com/library/pdf/e/284.pdf>
- Sa'i, M. H. (2016). The status of guarantees after the transfer of credit or transfer of debt. *Research Journal of Islamic Law*(26), 151-186.
- Tavakoli Kermani, S. (2016). The effect of a guarantee contract, is it a novation or a transfer of debt. *Journal of Faculty of Law and Political Science*, 37, 83-110.
- Treitel, G. H. (1995). *Treitel The Law of Contract*. Sweet & Maxwell.